




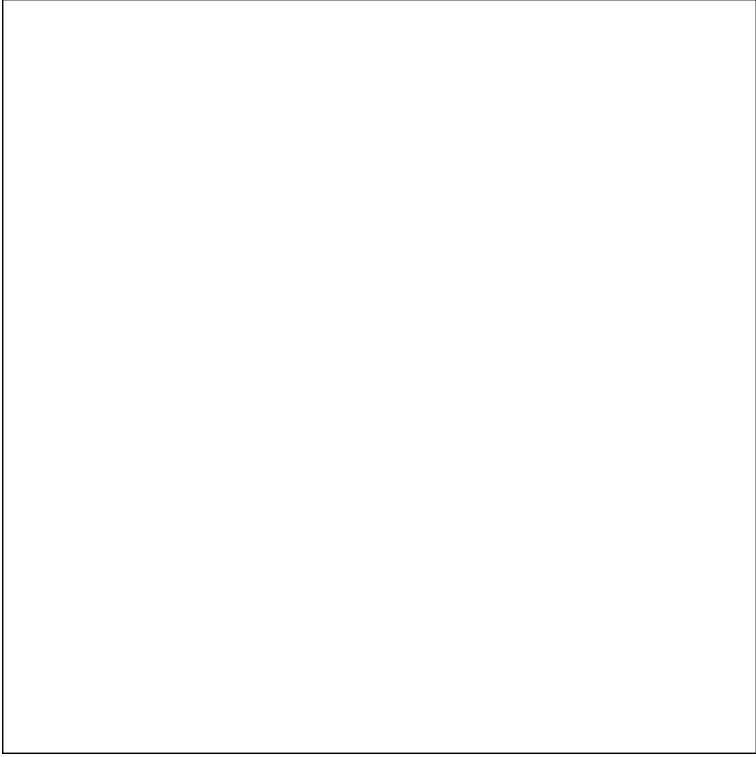


بچه های مومی

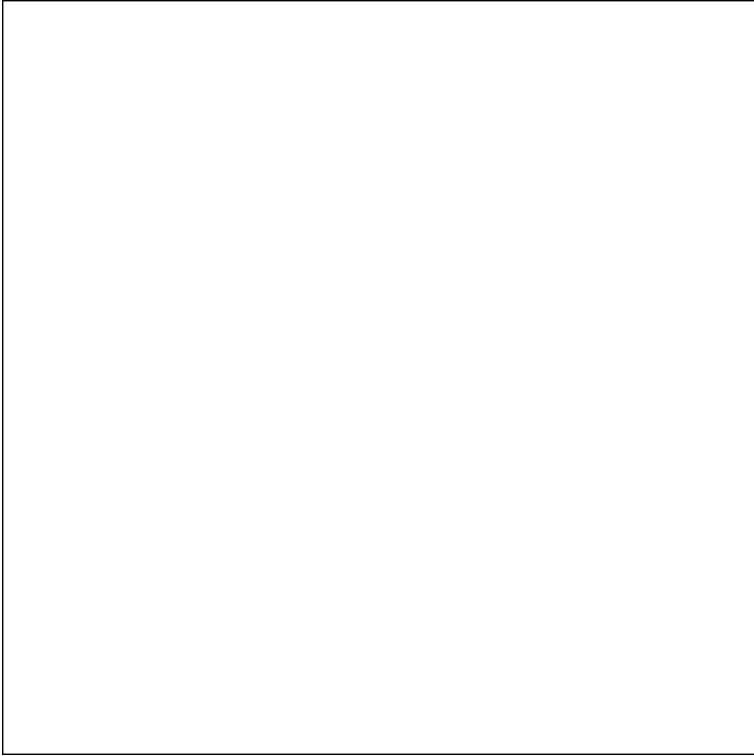
-  Southern African Folktale
-  Wiehan de Jager
-  Marzieh Mohammadian Haghighi
-  2
-  فارسی fa

روزی روزگاری خانواده ای بودند که تاد زندگی می کردند.



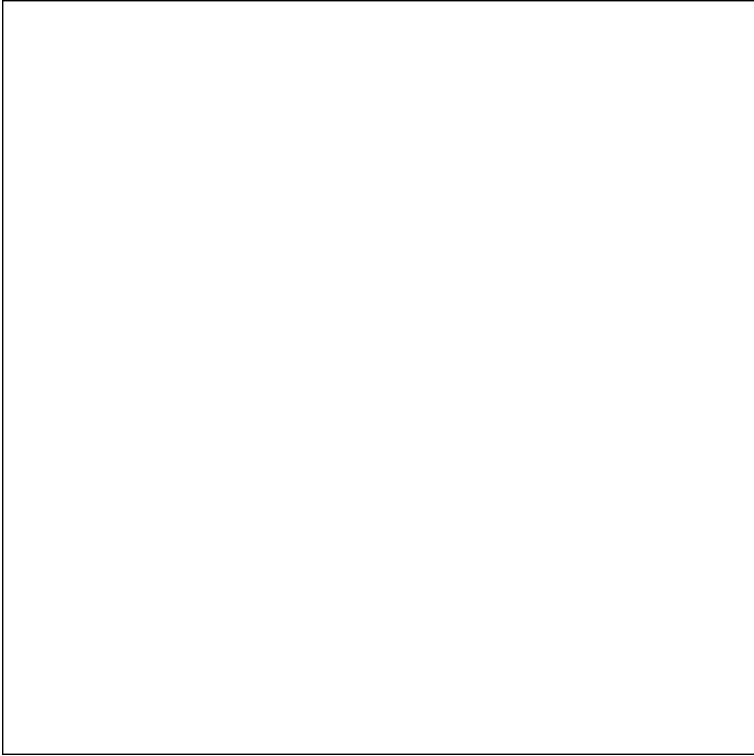
آنھِ هِيچَوَقْتٍ فِيْ هَمَّ نَجْنِغِيْدُنْد. اَنَّهُ دَرِخْنَه وَ زَمِيْن هِي كِشَوَرَزِي بَه
پِدَر وَ هَدَرِشَن كَمَك كَرْدَنْد.

وَلِي أَنَّهُ إِجْزَاهِ يَ نَزْدِيكَ شِدَنَ بِهَ أَتَشَ رَا نَدَاشْتَنَدَ.



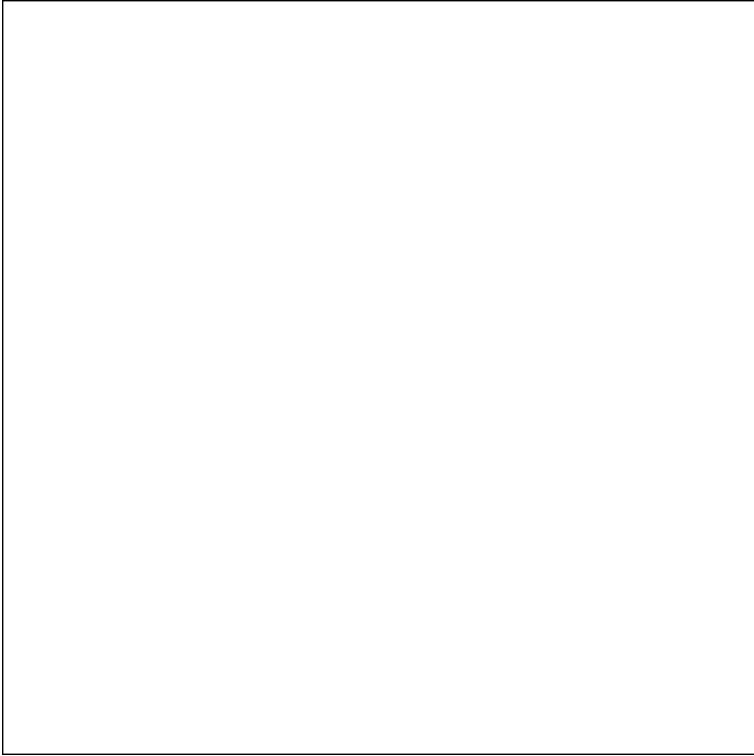
آنچه مجبور بودند که تهم گره‌پوشان را در طول شب انجام دهند.
چون بدنشان از جنس موم بود.

آه یکی از پسره آرزو داشت که در زیر نور آفتاب بیرون برود.



پک روز، دیگر نتوانست طقت بیورد. برادرهیش به او هشدار
دادند که بیرون نرود.

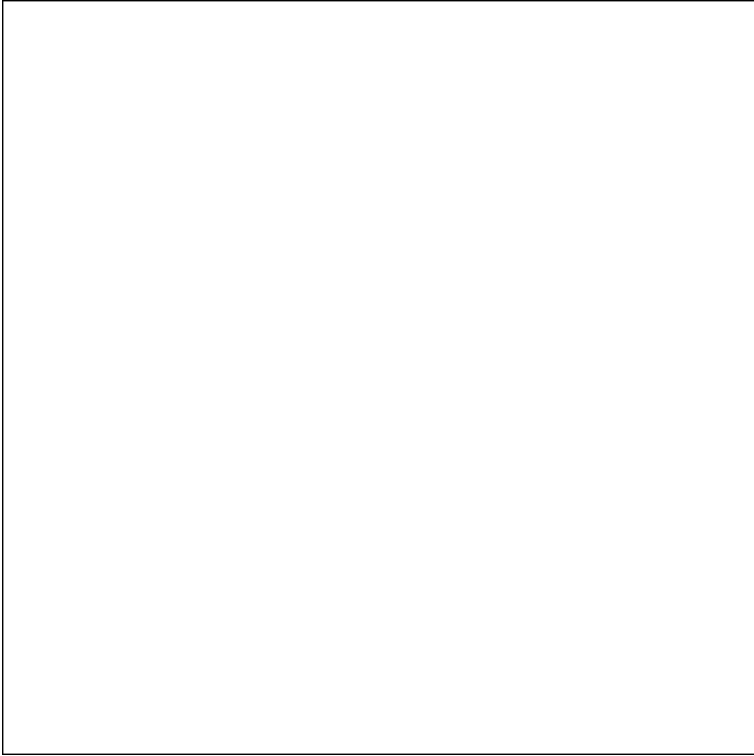
آه دیگر خیلی دیر شده بود! او در اثر آفتاب سوزان زوب شد.



بچه هي مومي خيلي هراحت شدند كه دیدند برادریشان در جلوي
چشمشان ذوب شد.

ولی بچہ ہ یک نقشہ کشیدند۔ انہ گلولہ ی ذوب شدہ ی موم را
بہ شکل یک پرنده در آوردند۔

آنچه برادریشان را که به شکل پرنده در آمده بود را جلای یک کوه
بلند بردند.



وَقْتِي كِيه أَفْلَبِ طَلُوعِ كَرْدِ بَرَادَرِشَن هَمِين طُورِ كِيه آوَازِ مِي
خَوَاوند بِيه دُورِ دَسْتِ هِ پَرُوَازِ كَرْدِ.




Global Storybooks

globalstorybooks.net

بچه هاي مومي

 Southern African Folktale

 Wiehan de Jager

 Marzieh Mohammadian Haghighi

